

حساسیت خاصی برخوردار شده است.^۱ در پژوهش حاضر سعی بر این است که چگونگی روابط میان حاکمیت و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و نیز تأثیر مداخلات بشر دوستانه در تحدید حاکمیت ملی بررسی شود.

جایگاه مفهوم حاکمیت

در قلمرو حقوق بین‌الملل

ماده ۱ کنوانسیون ۱۹۳۳ مونتویدئو راجع به حقوق و تکالیف دولت‌ها، دولت (state) را با مشخصات ذیل تعریف می‌کند: «دولت به عنوان تابع حقوق بین‌الملل باید دارای شرایط ذیل باشد:

۱- جمعیت دائمی

۲- سرزمین معین

۳- حکومت

۴- حاکمیت»^۲

همانگونه که ملاحظه می‌شود حاکمیت یکی از مشخصات اصلی دولت در عرصه روابط بین‌الملل است. عوامل سه‌گانه جمعیت، سرزمین و قدرت سیاسی (حکومت)، فی‌حد ذاته نمی‌توانند معیار دقیق و وجه تمیز این پدیده عالی سیاسی از سایر گروه‌بندی‌های انسانی باشند. آنچه تکمیل‌کننده شرایط و عناصر یک دولت است، اصل حاکمیت است.

اصول حاکمیت در حقوق بین‌الملل از سه عنصر اصلی تشکیل شده است:

الف) استقلال سیاسی

ب) خودمختاری داخلی

ج) تمامیت ارضی

استقلال یعنی حاکمیتی که معطوف به خارج باشد. معنای استقلال آن است که هیچ قدرتی در زمینه‌های گوناگون نمی‌تواند قواعد رفتاری خود را بر سرزمین دولت دیگر یا آنجا که قدرت دیگری ساری و جاری است، تحمیل کند. استقلال سیاسی یا بعد خارجی حاکمیت بر حق یک دولت نسبت به تعیین آزادانه روابط خود با دیگر دولت‌ها و نهادها بی‌آنکه هدف محدودیت یا دخالت دولت دیگری قرار گیرد، دلالت دارد. خودمختاری داخلی یا بعد داخلی حاکمیت نیز بر صلاحیت انحصاری یک دولت در زمینه تعیین شرایط و کیفیات موجود خود، انتخاب شکل حکومت،

مسأله نقض حقوق بشر و تجاوز به حقوق و آزادی‌های اساسی افراد انسانی، به‌ویژه از سوی دولت‌ها و قدرت‌های حاکم نسبت به افراد تحت حکومتشان و پیدا کردن راه‌حل‌های مؤثری برای جلوگیری از این وضع و تضمین حمایت از حقوق افراد، از نگرانی‌های عمده نظام بین‌الملل امروزی است. جامعه بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد بر اساس منشور ملل متحد به یک رشته حقوق و آزادی‌ها مقبولیت بین‌المللی بخشیده و از همه دولت‌ها با وجود اختلاف در نظام حکومتی و ضمن رعایت استقلال آنها می‌خواهد که آن حقوق را رعایت کنند و به آنها احترام گذارند. تحولات جامعه بین‌الملل و ظهور مفاهیم و ارزش‌های نو در پرتو اندیشه‌های بشر دوستانه بر گرفته از تجارب و تاریخ ناخوشایند حیات آدمی و ترقی‌یات علوم و فنون و صنایع و تکنولوژی که در خدمت بشر قرار گرفته‌اند، ارتباطات را سهل‌تر نموده و عرصه‌های تازه‌ای را پدید آورده‌اند. وابستگی مادی و معنوی و منافع متقابل بشری، وجدان و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات نوع بشر را به‌مخاطره افکنده، منجر به ایجاد دگرگونی‌های ژرف در ساختار نظام بین‌الملل و به‌ویژه در مفهوم حاکمیت‌های مستقل شده است. با بین‌المللی‌شدن مستمر حیات اجتماعی و طرح مقوله نفع و مصلحت جامعه بین‌المللی، اختیار و آزادی عمل دولت‌ها در جلب و تأمین صرف منافع ملی محدود شده و تعهدات و تکالیف جدیدی به دولت‌ها محوّل شده است. به‌ویژه اهمیت پیدا کردن حقوق اساسی بشر با استناد به کرامت انسانی و الزام دولت‌ها به رعایت آنها به نحوی افراد را در قلمرو نظام بین‌الملل قرار داده و مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت و مرزبندی‌های جغرافیایی را در سطح کلان تضعیف نموده و برداشت‌های نوری از مفهوم حاکمیت ارائه گردیده است. در این میان لزوم حفظ استقلال هر کشور و عدم دخالت در امور داخلی آن که در منشور ملل متحد نیز به رسمیت شناخته شده است، تضمین رعایت حقوق افراد را که احیاناً مورد تعدی حکومت قرار می‌گیرند، دچار اشکال کرده و این تعارض از

مداخلات بشر دوستانه و تحدید حاکمیت ملی

مجید عباسی اشلقی

تعیین ویژگیها و خصایص نهادهای داخلی خویش و مراقبت و نظارت بر عملکرد آنها، وضع قوانین به انتخاب خود و مراقبت در رعایت آنها دلالته دارد. نهایتاً بعد ارضی و سرزمینی حاکمیت نیز بیانگر اقتدار و صلاحیت انحصاری و کامل يك دولت نسبت به تمامی اشخاص، اموال و اشیایی است که در زیر و روی قلمرو سرزمینی آن یافت می‌شوند.^۲

پیش‌نویس اعلامیه حقوق و تکالیف دولت‌ها که در سال ۱۹۴۹ توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه شد، استقلال را به عنوان اهلیت يك دولت برای تأمین رفاه و توسعه خود به دور از سلطه دیگر دولت‌ها تعریف کرده است، مشروط بر آنکه حقوق مشروع آنها را تضعیف یا نقض نکند. «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط و همکاری‌های دوستانه میان دولت‌ها»^۳ مصوب ۱۹۷۰ نیز تصریح می‌دارد:

«همه دولت‌ها از برابری مبتنی بر حاکمیت برخوردارند. دولت‌ها حقوق و تکالیف برابر دارند و به رغم تفاوت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و غیره، اعضای برابر جامعه بین‌المللی شناخته می‌شوند.»

برابری حقوقی دولت‌ها ایجاب می‌کند که هرگونه مداخله در امور داخلی دولت دیگر که باعث سلب حاکمیت و استقلال آن دولت می‌شود، انجام نپذیرد. برابری مبتنی بر حاکمیت از عوامل زیر تشکیل یافته است:

الف- دولتها از نظر حقوقی برابرند؛

ب- کلیه دولت‌ها از حقوق ذاتی حاکمیت برخوردارند؛

ج- تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت تعرض ناپذیر است؛

د- هر دولت حق دارد آزادانه نظام‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را انتخاب کند و توسعه دهد؛

ه- هر دولت وظیفه دارد که به طور کامل و با صداقت، تعهدات بین‌المللی خود را رعایت نماید و با دیگر دولت‌ها در صلح زندگی کند.^۵

تحول مفهوم حاکمیت و قلمرو نو آن

وقوع يك تحول اجتماعی ظریف آنچه که در مورد حقوق بشر شاهد هستیم، می‌تواند بر عناصر

و اجزای پدیده‌های سیاسی و حقوقی آثار گوناگون و بعضاً متضادی داشته باشد. شناخت تحول مفهوم حاکمیت ایجاب می‌نماید که به هر يك از عناصر تشکیل‌دهنده آن توجه کنیم و از ارزیابی مجموع تحولات دریابیم که تحدید حاکمیت کشورها در حال حاضر به چه وضعیتی انجامیده است.

با فرض عدم سازگاری اصل حاکمیت کشورها با حمایت بین‌المللی از حقوق بشر، دو مکتب فکری اساسی ظهور نموده است که از استراتژی‌های متعارضی حمایت به عمل می‌آورند. اولین مکتب نظریه «فوق ملت‌گرایی» یا «فراملیتی» را در پوشش دادن حاکمیت کشورها به عنوان عنصر اساسی تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی، مورد توجه قرار داده است. مکانیسم‌های فراملی اعمال حقوق بشر، جایگزین حمایت بین‌المللی حقوق بشر می‌شوند. این مکانیسم‌ها، یا به عنوان يك الگوی «غیر حکومتی، مردمی، عمومی» یا با ماهیت «فوق ملی، عمودی و سلسله‌مراتبی» تلقی می‌شوند. در این دیدگاه، حاکمیت ملی به عنوان مانعی در جهت اعمال و اجرای بین‌المللی حقوق بشر، بایستی از طریق تغییر ماهیت سنتی دولت (که دارای صلاحیت انحصاری اعمال حاکمیت در قلمرو يك سرزمین شناخته می‌شود) به يك عامل فرعی تبدیل شود یا از بین برود. در مقابل، مکتب فکری دیگر که برخی متفکران به ویژه عملگراها در زمینه سیاست خارجی پیرو آنند، به مفهوم حمایت بین‌المللی از حقوق بشر تمایل کمتری نشان می‌دهد و حتی نسبت به آن آشکارا گرایش منفی دارد. صاحبان این نظریه بر این باورند که اساساً حمایت از حقوق بشر يك موضوع داخلی است و مطمئناً سوزهای مناسب و اساسی نیست تا به وسیله ابزارهای سیاست خارجی تعقیب شود. این دیدگاه معتقد به اصل عدم مداخله در امور خارجی کشورهاست و اولویت و تقدم موضوعات و مسائل حقوق بشر را به عنوان يك موضوع اساساً داخلی می‌پذیرد.^۶ در واقع، از این منظر کشورهای دارای حاکمیت به عنوان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. از این رو کشورهای دارای حاکمیت نه تنها قواعد بین‌المللی حمایت از حقوق بشر را مقرر می‌دارند،

○ اهمیت یافتن حقوق

اساسی بشر با استناد به کرامت انسانی، و الزام دولتها به رعایت این حقوق، به نحوی مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت و مرزبندی جغرافیایی را در سطح کلان تضعیف کرده است.

بلکه روند اجرا یا عدم اجرای آنها را نیز مطابق با ارادهٔ مطلقشان تعیین می‌کنند.

اگرچه این هر دو مکتب مسائل مربوط به اعمال حقوق بشر را در سطح بین‌المللی طرح نموده‌اند، با وجود این رضایت‌بخش و راضی‌کننده نیستند. از یک سو، به نظر می‌رسد هر گونه بازگشت به مفهوم کلاسیک حمایت از حقوق بشر - که منحصراً موضوع داخلی کشورها تلقی می‌گردد - با عملکرد کنونی کشورها و تئوری حقوقی - سیاسی بین‌المللی تبیین دارد. از سوی دیگر، نظر به اینکه اندیشهٔ اصلی شناسایی اصل حاکمیت این بوده است که برای نظام بین‌المللی یک مفهوم حقوقی و یک عنصر ساختاری پیش‌بینی گردد تا بتواند بازیگران ذی‌صلاح و دارای قدرت عمل را به عنوان شرکای ثابت در روابط بین‌الملل در اجرای حقوق داخلی و خارجی در خود جای دهد، به نظر می‌رسد دیدگاه نو از ارزیابی سطحی نقش دولت در روند اجرایی حقوق نشأت گرفته باشد.^۲

طرح مفهوم نو حاکمیت، مفهومی که حاکمیت را یک ویژگی و خصیصهٔ ضروری دولتهای تشکیل‌دهندهٔ نظام بین‌الملل تلقی می‌کند، می‌تواند واقع‌بینانه‌تر باشد. در این برداشت، تمرکز و تأکید بر مقررات منشور ملل متحد به عنوان قانون اساسی جهانی است. منشور ملل متحد، حاکمیت مساوی دولتهای عضو را مورد شناسایی قرار می‌دهد و بر آن تأکید می‌کند و آن را به این اندیشه پیوند می‌زند که نظم حقوقی و سیاسی بین‌المللی منوط به ثبات دولتهای و توانایی‌هایشان برای اقدام مؤثر است. منشور ملل متحد صریحاً بیانگر آن است که احترام به تمامیت ارضی مبنای اساسی و ضروری روابط بین‌الملل است. بند ۱ مادهٔ ۲ منشور در این زمینه اشعار می‌دارد: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیهٔ اعضای آن قرار دارد.» بند ۴ مادهٔ ۲ نیز به تمامی کشورها دستور می‌دهد «در روابط بین‌الملل بین خود از تهدید به زور یا به کارگیری آن بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری خودداری نمایند.» وانگهی بند ۷ مادهٔ ۲ نیز تصریح دارد که «هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارند در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نمایند و اعضا را نیز ملزم

نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند...» اما در فصل هفتم منشور، شورای امنیت صلاحیت یافته است و وجود هر گونه تهدید برای صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز کارانه را احراز کند و در صورتی که سیاست‌های دولت‌های عضو، صلح و امنیت بین‌الملل را به خطر اندازد دخالت نماید. شورا می‌تواند به کشورهای عضو دستور دهد، کشور خاطی را هدف تحریم اقتصادی قرار دهند. ممکن است ارتباطات هوایی، پستی، رادیویی، راه‌آهن و سایر وسایل ارتباطی به همراه روابط دیپلماتیکی را با کشور خاطی قطع نمایند. اگر چنین تدابیری کافی تشخیص داده نشود شورای امنیت می‌تواند به‌عنوان آخرین حربه اجازهٔ مداخلهٔ نظامی و اقدام مسلحانه را صادر کند. در این راستا مادهٔ ۲۵ منشور کلیهٔ اعضا را موظف به اجرای اینگونه تصمیمات شورا نموده است.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، استقلال به مفهوم صلاحیت انحصاری و اختیاری یک دولت برای تعیین آزادانهٔ روابط خویش با دیگر دولتها تابع محدودیت‌هایی است که مطابق با مواد مندرج در فصل هفتم منشور مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین منشور تعهداتی را بر عهدهٔ دول عضو می‌گذارد تا احترام به حقوق بشر را بدون تبعیض قائل شدن بین نژادها، جنس‌ها یا ملیت‌ها ترویج کنند. این تعهد که در قالب اسناد مختلف حقوق بشر تدوین شده است، علی‌رغم ادعای برخی کشورها به عنوان تعهدی تفسیر شده است که در مقابل حاکمیت دولتها غیرقانونی و نامشروع تلقی نمی‌شود. در این راستا کلسن (Kelsen) و وردروس (Verdros) از پایه‌گذاران مکتب هنجارگرایی معتقدند دولت ملی تابع موازین زیر است:

- ۱- قواعد بین‌المللی که خود به‌رضا و رغبت پذیرفته است. (قراردادها)؛
- ۲- برخی قواعد بین‌المللی که ناشی از فرایند ارادی نیست (عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوقی)؛
- ۳- تصمیمات پاره‌ای از سازمان‌های بین‌المللی که در اساس، صلاحیت اخذ چنین تصمیماتی را داشته و دولت‌ها به‌قرار دادهای پایه‌ای آن

○ با تحولات حاصل شده در نظام بین‌الملل، عملاً اقدامات سازمان ملل متحد در خصوص حقوق بشر از جنبهٔ توصیه خارج شده است و دیگر مداخله در امور داخلی دولتها تلقی نمی‌شود.

در صورتی که این موازین را بپذیرند یا اگر به طور برابر، بر همه دولت‌ها قابل اجرا باشد، در عرف حقوق به منزله تجاوز به اصل حاکمیت دولت‌ها نیست.^۸

مداخله بشر دوستانه و حمایت از حقوق بشر

مداخله بشر دوستانه (humanitarian intervention) مداخله‌ای است که در راه حمایت از حقوق بشر صورت می‌گیرد. توافق کلی حاکی از آن است که مداخله بشر دوستانه مداخله‌ای است که به منظور حمایت از حقوق اساسی بشر صورت می‌گیرد. این حقوق امروزه به عنوان اموری که دیگر در صلاحیت داخلی هیچ دولتی نیست شناخته شده است.^۹

در تعریف «حقوق مورد حمایت» دو نظریه عمده مطرح است. طبق نظریه نخست در همه موارد دخالت قهرآمیز در امور کشور دیگر که هدف آن بطور کلی حمایت از حقوق به خطر افتاده بشر باشد، می‌توان از حقوق بشر دوستانه سخن گفت. اما بیشتر علمای حقوق بین‌الملل از نظریه دیگری حمایت کرده‌اند که بر اساس آن، نقض جدی حقوق اساسی بشر شرط غالب برای مداخله بشر دوستانه محسوب می‌شود. از این رو در اغلب تعاریفی که از مداخله بشر دوستانه ارائه شده به نقض «عمده»، «وسیع» یا «مداوم» حقوق اولیه یا اساسی بشر اشاره گردیده است.^{۱۰}

طبق نظریه اوپنهایم (Oppenheim) حقوقدان مشهور بین‌المللی، مداخله بشر دوستانه در صورت احراز شرایط ذیل مجاز می‌باشد:

«هنگامی که دولتی با اعمال رفتار بیرحمانه بر ضد اتباعش یا تعقیب آنها حقوق اساسی اتباع خود را به نحوی زیر پا گذارد که موجب جریحه‌دار شدن وجدان بشریت شود».^{۱۱}

انتقال حقوق بشر از حوزه صلاحیت دولت‌ها به حوزه روابط بین‌الملل حاصل حرکت‌هایی است که پایه‌های آن را می‌توان در معاهدات ۱۶۴۸ از نابروک (Osnabruk) و ۱۸۷۸ برلین یافت. در این معاهدات بر حمایت از حقوق مذهبی و حقوق اقلیت‌ها تأکید شده است. در بسیاری از معاهدات

صلح پس از ۱۹۱۹ موسوم به «معاهدات اقلیت‌ها» نیز سیستمی برای حفاظت از حقوق گروه‌های مذهبی، نژادی و زبانی تحت ضمانت جامعه ملل مورد پذیرش واقع شد.^{۱۲} پس از جنگ جهانی دوم، حقوق بشر به شکل گسترده مورد حمایت جامعه بین‌المللی قرار گرفت. ابتدا در منشور ملل متحد و سپس در کنوانسیون‌های متعددی که به تصویب دولت‌ها رسید مواردی همچون کشتار دسته‌جمعی، نسل‌کشی، شکنجه در مقیاس وسیع، نزاع‌های قومی و قبیله‌ای در داخل دولت‌ها، جلوگیری از کمک‌های بشر دوستانه، هجوم آوارگان به مرزهای ملی و نیز نقض حقوقی از قبیل حق زندگی و عدم تبعیض، به عنوان موارد نقض فاحش حقوق اساسی بشر تلقی گردید و موجب مسئولیت برای اعضای جامعه جهانی شد.

در مورد مداخله بشر دوستانه چند نکته حائز اهمیت است:

۱- مفهوم سنتی مداخله بشر دوستانه به طور عمده بر مداخله یکجانبه یک یا چند دولت تأکید داشته است. در این نوع مداخله امکان زیادی برای سوءاستفاده از سوی دولت‌ها وجود داشته و انگیزه اصلی آن منافع ملی آن دولت‌ها بوده است. در مقابل، عده‌ای برای کاهش سوءاستفاده، بر مداخله جمعی جامعه بین‌المللی تأکید دارند و با توجه به وجود سازمان‌های بین‌المللی در عصر کنونی، هر مداخله‌ای را صرفاً پیرو تصمیم این سازمان‌ها و به ویژه سازمان ملل متحد جایز می‌دانند.

۲- در ابتدا مداخله بشر دوستانه برای حمایت از اقلیت‌ها و به ویژه اقلیت‌های مذهبی صورت می‌گرفت و دولت‌های اروپایی بارها در جهت حمایت از مسیحیان اقدام به چنین مداخلاتی نموده‌اند. با گسترش روابط تجاری دولتهای غربی با سایر مناطق جهان، مداخله بشر دوستانه به نفع اتباع آنها در قلمرو دولت‌های بیگانه بود، و بالاخره در قرن بیستم با تحولات گسترده‌ای که در جامعه بین‌المللی به وجود آمد، این موضوع کل بشریت را شامل گردید.

۳- هدف اصلی مداخله بشر دوستانه جلوگیری از نقض شدید و گسترده حقوق و آزادی‌های اساسی انسانی است. این حقوق در اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و اسناد

○ مداخله بشر دوستانه
مداخله‌ای است که به منظور
حمایت از حقوق اساسی
بشر صورت می‌گیرد. این
حقوق امروزه به عنوان
اموری شناخته شده است که
دیگر در صلاحیت داخلی
هیچ دولتی نیست.

دیگر ذکر شده است. اما واقعیت این است که هنوز توافقی اصولی بر سر الگویی هماهنگ در جهت شناسایی آشکار و معتبر نقض حقوق بشر و آزادیهای اساسی وجود ندارد و آنچه امروز به عنوان نقض حقوق اساسی بشر از آن یاد می‌شود تفسیر برخی دولتهاست که گاهی با تعبیر مداخله بشر دوستانه، اهداف سیاسی و اقتصادی خویش را دنبال می‌کنند.

۴. مداخله بشر دوستانه دارای ماهیت حمایتی است و کاربرد زور یا تهدید به آن، از مبانی اساسی آن است و در بسیاری از نوشته‌ها، این نوع دخالت به عملیاتی منحصر شده است که مستلزم به کارگیری نیروی نظامی باشد. بدین ترتیب مداخله بشر دوستانه که با اقدامات قهر آمیز صورت می‌گیرد از «وساطت بشر دوستانه» (humanitarian intercession) که به صورت اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی است و «کمک بشر دوستانه» (humanitarian assistance) که عمدتاً از سوی سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی صورت می‌گیرد متمایز می‌شود. عده‌ای نیز بر عنصر «رضایت دولت» تأکید دارند و مداخله بشر دوستانه را هم در مورد اقدامات قهر آمیز و هم اقدامات غیرقهری که برای کمک و حمایت از افراد در داخل سرزمین یک دولت «بدون رضایت» آن صورت می‌گیرد به کار برده‌اند. طبق این برداشت، مداخله بشر دوستانه بدون توسل به زور، از طریق اقدامات دیپلماتیک، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و توزیع غذا به وسیله سازمان‌های کمک‌رسانی و بدون اجازه دولت میزبان انجام می‌شود.^{۱۳}

سازمان ملل متحد

و مداخله بشر دوستانه

منشور ملل متحد در مقدمه و شش ماده مختلف به موضوع حقوق بشر اشاره دارد. در مقدمه منشور، ملت‌های متحد ایمان و عزم راسخ خود را به «اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخص انسان و به تساوی حقوق بین زن و مرد و همچنین بین ملت‌های کوچک و بزرگ» اعلام داشته‌اند. دو عبارت «ترویج و تشویق احترام به حقوق بشر» و «کمک به تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی» با تغییراتی چند

○ شرط اصلی مداخله بشر دوستانه، نقض جدی حقوق اساسی بشر است. از این رو، در اغلب تعاریفی که از مداخله بشر دوستانه ارائه شده به نقض «عمده»، «وسیع» یا «مداوم» حقوق اولیه یا اساسی بشر اشاره گردیده است.

در تعدادی از مواد منشور به چشم می‌خورد. در ماده ۵۶ منشور با اشاره به ماده ۵۵ آمده است که «کلیه اعضا متعهد می‌شوند برای نیل به مقاصد مذکور در ماده ۵۵ در همکاری با سازمان ملل متحد اقدامات فردی یا دستجمعی مبذول دارند» که از میان این مقاصد مذکور بندج ماده ۵۵ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بر این اساس سازمان ملل متحد امور زیر را تشویق خواهد کرد:

«احترام جهانی و مؤثر به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب».

در این میان لازم است به بند ۷ ماده ۲ منشور نیز اشاره شود که اشعار می‌دارد:

«هیچیک از مقررات مندرج در بندج این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد تا در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند تا چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند. ولی این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه نخواهد زد.» بند مذکور به طور تلویحی دست سازمان ملل متحد را برای مداخله مستقیم (به جز موارد مشمول فصل هفتم) می‌بندد و از همین رو هر گونه صلاحیتی در خصوص حقوق بشر برای کشورها جنبه توصیه محض به خود می‌گیرد، مگر در جایی که سازمان ملل طبق قسمت آخر بند مذکور یعنی هنگام بروز تهدید صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوز کارانه به عنوان نقض حقوق بشر، اقدامات و ترتیبات پیش‌بینی شده در فصل هفتم منشور را به مورد اجرا گذارد. اما باید توجه داشت که با تحولات حاصل شده در نظام بین‌الملل، عملاً اقدامات سازمان ملل متحد در خصوص حقوق بشر از جنبه توصیه خارج شده است و دیگر مداخله در امور داخلی دولت‌ها تلقی نمی‌شود.

در خصوص مقبولیت یا ممنوعیت توسل به زور برای مقاصد بشر دوستانه پس از تصویب منشور ملل متحد دو نظر متفاوت وجود دارد. طبق یک نظر، مداخله بشر دوستانه بر اساس منشور ملل متحد مجاز شناخته شده است و طبق نظر دیگر، توسل به زور برای مقاصد بشر دوستانه طبق منشور ممنوع است و مداخله بشر دوستانه که نوعی توسل

به زور است، بر اساس موازین منشور پذیرفته نیست. اما علاوه بر این دو طرز تفکر، نظر سئومی هم وجود دارد که مداخله بشر دوستانه را فقط در چارچوب فصل هفتم و آن هم توسط شورای امنیت مجاز می‌داند و معتقد است که شورای امنیت اختیار توسل به زور بر اساس فصل هفتم منشور، بنا بر ملاحظات بشر دوستانه را دارد.^{۱۲}

شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور مجاز به اعزام نیرو و برای مقابله با تهدید صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز می‌باشد. این تهدید صلح ممکن است در اثر اختلاف بین دو یا چند دولت پدید آمده باشد یا اینکه وضعیت در داخل دولتی به گونه‌ای باشد که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید کند مثلاً موجب پناهنده شدن گروه کثیری از اتباع یک دولت به قلمرو همسایگان شود یا بیم آن باشد که جنگ داخلی یک دولت به قلمرو دیگر دول نیز سرایت کند. در این صورت خطر تهدید صلح و امنیت وجود دارد و شورا در صورتی که بر اساس ماده ۳۹ وجود خطر برای صلح و امنیت بین‌المللی را احراز کند، می‌تواند تصمیم بگیرد که بر اساس مواد ۴۱ و ۴۲ به چه اقدامی مبادرت ورزد. تصمیماتی که شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم منشور اتخاذ می‌کند از شمول عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها خارج است و لذا در صورتی که شورا نقض فاحش حقوق بشر در قلمرو دولتی را تشخیص دهد که صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید کند، می‌تواند برای جلوگیری از آن اقدامات مقتضی اتخاذ کند.

اقدامات شورای امنیت در اجرای مداخله بشر دوستانه باید تحت شرایط ذیل صورت گیرد:

- ۱- گسترده‌گی وضعیت نقض حقوق بشر باید به حدی باشد که وجدان بشریت را جریحه‌دار کند، همانند نسل‌کشی و تبعیض نژادی و نقض سیستماتیک حقوق انسان‌ها و مواردی که موجب آوارگی گسترده مردم شود. پس هر مورد نقض حقوق بشر موجب دخالت نمی‌شود و نقض عادی را نیایستی به عنوان ایجاد کننده دخالت انسان‌دوستانه به رسمیت شناخت.
- ۲- هدف دخالت باید صرفاً بشر دوستانه باشد،

یعنی افراد انسانی در شرایط خاصی با کالاهای خدمات مورد نیاز تأمین شوند و حمایت تضمینی ارائه گردد. لذا بسیار مهم است که شورای امنیت اقدامات مناسب را برای تأمین کالاهای و خدمات برای انسان‌هایی که نیاز به آنها دارند به عمل آورد، بی آنکه این موضوع به سوی انگیزه‌ها و مقاصد غیرانسان دوستانه منحرف شود. نیروهای حمایتی نیز نیایستی به صورت یک طرف منازعه در آیند؛ امری که در قطعنامه‌های مجمع عمومی و به ویژه در قطعنامه ۴۶/۱۸۲ تحت عنوان «اصول انسانیت، بی طرفی و بی غرضی» در اجرای مداخله بشر دوستانه مورد تأکید قرار گرفته است.

۳- باید تناسب میان دخالت و نقض گسترده حقوق بشر رعایت شود و در مقایسه با سایر موارد جایگزین، دخالت بشر دوستانه بهترین نتایج را در بر داشته باشد.

۴- استقلال و تمامیت ارضی دولت مورد مداخله حفظ شود.

۵- حتی الامکان رضایت دولت میزبان جلب شود. برخی عقیده دارند در مواردی که دولت سرزمین مورد مداخله در درگیری میان گروه‌های رقیب یا برخی حوادث و بلایای طبیعی توان جلوگیری از درد و رنج انسان‌ها را ندارد، ضرورت چندانی برای جلب رضایت آن وجود ندارد. همین‌طور است در مواردی که به خاطر فروپاشی جامعه مدنی، دولتی وجود ندارد که اعلام رضایت نماید.

۶- دخالت نظامی آخرین راه حل باشد، یعنی قبلاً سایر شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از نقض جدی حقوق بشر به کار گرفته شده باشد.^{۱۵}

به رسمیت شناختن وظیفه مداخله بشر دوستانه در قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت در خصوص وضعیت بحرانی مردم عراق تثبیت گردید و صدور این قطعنامه را باید گامی به سوی ایجاد حقوق بشر دوستانه و توسعه آن به شمار آورد. در این قطعنامه که در ۵ آوریل ۱۹۹۱ و در رابطه با کشتار دستجمعی و آوارگی مردم عراق تصویب شد، پس از یادآوری وظایف سازمان ملل متحد در قبال حفظ صلح و امنیت جهانی مبتنی بر منشور ملل متحد، اشاره شده

○ یکی از شرایط مهم مداخله بشر دوستانه این است که باید تناسب میان دخالت و نقض گسترده حقوق بشر رعایت شود و در مقایسه با سایر گزینه‌ها، دخالت بشر دوستانه بهترین نتایج را در بر داشته باشد.

است که:

مردم این سرزمین کشته یا آواره شدند. موج کشتارها و بی‌خانمانی و آوارگی گسترده و پناهندگی مردم موجب شد تا شورای امنیت، وضعیت مذکور را در دستور کار خود قرار دهد. شورا نخست در قطعنامه ۹۲۵ با اشاره به کشتار گسترده هزاران انسان در رواندا آن را «نسل‌کشی» و طبق حقوق بین‌الملل جرمی قابل مجازات دانست. اما صرفاً به ضرورت گسترش اقدامات بشردوستانه به وسیله نیروهای پاسدار صلح در رابطه با آوارگان اشاره کرد.^{۱۷}

در قطعنامه دیگری که در ۲۲ ژوئن ۱۹۹۴ به تصویب رسید، شورای امنیت وضعیت بحرانی رواندا را تهدیدی برای صلح و امنیت منطقه تلقی و در پاسخ به پیشنهاد دول عضو برای همکاری با دبیر کل در جهت دستیابی به اهداف سازمان ملل متحد، با عملیات چند ملیتی در آن کشور موافقت کرد. شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور به دولت‌های عضو اجازه داد تا برای اقدامات بشردوستانه، از همه وسایل ضروری استفاده کنند.^{۱۸}

همانگونه که ملاحظه شد، در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که نقض فاحش حقوق بشر در قلمرو دولتی صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند، می‌تواند بر اساس منشور تدابیر لازم را که شامل به کارگیری نیروهای مسلح نیز می‌شود، اتخاذ کند. سوابق امر نیز نشان می‌دهد، در مواردی که مسائل داخلی دولت‌ها تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌الملل بوده، شورای امنیت ضمن بررسی موضوع تصمیماتی را برای مقابله با آن اتخاذ کرده است.

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل عمومی ویژگی صرفاً دولتی خود را از دست داده و به روابط میان دولت‌ها و افراد و ملت‌ها گسترش یافته است. اصل عدم مداخله در حاکمیت کشورها نیز طی سالهای اخیر متحول شده است و اصل مداخله بشردوستانه با توجه به اقدامات صورت گرفته در حال تثبیت است. هنجارها و ارزشهای حقوق بشری به سرعت در قواعد ملی و بین‌المللی نفوذ کرده و گسترش این هنجارها و ارزشها موجب تحولاتی در حاکمیت و

«با توجه به پیام‌هایی که نمایندگان کشورهای ایران و ترکیه برای سازمان فرستاده بودند، شورای امنیت نگرانی خود را درباره سرکوب مردم غیرنظامی عراق در بسیاری از قسمت‌های خاک عراق که سبب به راه افتادن سیل انبوه پناهندگان به طرف مرزهای بین‌المللی و از آن طریق منجر به تجاوز به مرزها شده است و صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند، اظهار می‌دارد».^{۱۶}

در واقع منظور شورای امنیت از تصویب چنین متنی این بود که وضع اضطراری موجود، صلح و امنیت منطقه را تهدید، و مداخله جامعه بین‌المللی را ایجاب می‌کند.

از جمله موارد دیگری که سازمان ملل متحد تحت عنوان مداخله بشردوستانه اقدام کرده و اجازه دخالت را برای دول عضو صادر نموده است می‌توان به سومالی، بوسنی و هرزگوین، رواندا و هائیتی اشاره کرد، که در ذیل جزئیات اقدامات شورای امنیت در «رواندا» بررسی می‌شود:

رواندا به دلیل بافت قبیله‌ای که خاص بیشتر کشورهای آفریقایی است، از قبایل و گروه‌های قومی مختلف تشکیل شده است که قبایل «هوتو»، «توتسی» و «توا» عمده‌ترین آنها هستند. این کشور در دهه ۱۹۹۰ شاهد نزاع‌های قبیله‌ای و قومی گوناگونی بوده است. در سال ۱۹۹۳ سازمان ملل متحد برای حل اختلافات گروه‌های درگیر موافقت‌نامه‌ای در تانزانیای کارسازی کرد. در این موافقت‌نامه برقراری آتش‌بس فوری و سراسری، تشکیل دولت انتقالی و برگزاری انتخابات تحت نظر سازمان ملل متحد مورد توافق طرفین درگیر قرار گرفت. اما اختلاف بر سر اعضای دولت انتقالی و نحوه تشکیل مجلس مؤسسان باعث به بن‌بست رسیدن مذاکرات سیاسی میان طرفین شد. تا اینکه در اوایل سال ۱۹۹۴ رئیس‌جمهور رواندا در یک سانحه هوایی کشته شد و به دنبال آن کشور در بحرانی عمیق فرو رفت. این مسائل که ریشه در تاریخ استعماری این کشور کوچک آفریقایی دارد، منجر به درگیری دو قبیله بزرگ «هوتو» و «توتسی» شد و در این میان صدها هزار نفر از

○ هنوز توافقی اصولی بر سر الگویی هماهنگ در جهت شناسایی آشکار و معتبر نقض حقوق بشر و آزادیهای اساسی وجود ندارد و آنچه امروز بدین عنوان از آن یاد می‌شود تفسیر برخی دولتهاست که گاهی با تعبیر مداخله بشردوستانه، اهداف سیاسی و اقتصادی خویش را دنبال می‌کنند.

نمی‌درد در مواردی که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است، دخالت نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند و...

۲. رضا موسی‌زاده، کلیات حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، جلد ۱، ص ۴۰.

3. John D. Vander Vyver, *Sovereignty and Human Rights in Constitutional and International Law*, United States, 1991, p. 418.

4. Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation among States

۵. موسی‌زاده، پیشین، ص ۴۸.

۶. جوست دیبرویک، «حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حاکمیت دولت‌ها»، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، مجله سیاست دفاعی، ۱۳۷۲، ش ۲، ص ۱۰۳.

۷. همان، ص ۱۰۴.

۸. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، جلد ۱، ص ۲۰۱.

9. W.D. Verwey. "Humanitarian Intervention under International law", *Netherlands International Law Review*, 1985, p. 367.

۱۰. منیژه اسکندری زنجانی، «بحثی پیرامون مداخله بشردوستانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل». مجله سیاست خارجی، سال هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۳، صص ۱۱۱-۱۱۲.

11. Oppenheim, Lauterpact. *International law*. London, 1955. p. 312.

۱۲. جهانگیر کرمی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشردوستانه، تهران مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۷۱.

۱۳. همان، ص ۴۹.

۱۴. خسرو ابراهیم‌زاده، مداخله بشردوستانه و حاکمیت کشورها، دانشکده روابط بین‌الملل، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸.

۱۵. کرمی، پیشین، ص ۲۸.

16. Report of the Security Council to the General Assembly, Covering the period 16 June 1991 to 15 June 1992, pp. 2-10.

17. Security Council Resolution, No. 925. (1994)

18. Security Council Resolution, No 929. (1994)

امنیت ششده است. در روابط بین‌الملل امنیت دولت‌ها هدف اصلی سیاست خارجی است اما در دهه‌های گذشته این مفهوم گسترش یافته و امنیت انسانی را نیز دربر گرفته است.

امروزه با توجه به اهمیت روزافزون مسأله حفظ و حمایت از حقوق بشر برای جامعه بین‌المللی و با عنایت به اینکه بیش از صدها قطعنامه، بیانیه، کنوانسیون بین‌المللی و منطقه‌ای در این باره تصویب گردیده به نظر می‌رسد قواعد ممنوعه حقوق بین‌الملل ناظر بر مسئولیت دولت‌ها در خصوص حفظ و رعایت حقوق بشر خصوصیت اصول قطعی یا قواعد آمره حقوق بین‌الملل را احراز کرده باشد. با بین‌المللی شدن مستمر حیات اجتماعی و طرح مقوله نفع و مصلحت جامعه بین‌المللی، اختیار و آزادی عمل دولت‌ها در زمینه تأمین صرف منافع ملی، محدود و تعهدات و تکالیف جدیدی به دولت‌ها محول شده است. همچنین اهمیت پیدا کردن حقوق اساسی بشر با استناد به کرامت انسانی و الزام دولت‌ها به رعایت آنها به نحوی افراد را در قلمر نظام بین‌المللی قرار داده و مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت را تضعیف نموده است.

با این همه، در حالی که ممکن است نقض شدید حقوق بشر توسط کشورها هر انسانی را شدیداً متأثر سازد یا به طرفداری جدی از کسانی متمایل سازد که سعی می‌کنند استراتژی‌های اعمال حقوق بشر را فراتر از حاکمیت دولت‌ها توسعه دهند، اما باید به خاطر داشت که دستکم در وضعیت کنونی هیچ مکانیسم دیگری برای اجرای مناسب حقوق بشر غیر از مکانیسم‌های حکومتی نمی‌توان تمهید کرد. به نظر می‌رسد طرح مفهوم نو حاکمیت، مفهومی که حاکمیت را یک ویژگی و خصیصه ضروری دولت‌های تشکیل دهنده نظام بین‌المللی و در یک نظم حقوقی بین‌المللی، و در عین حال یک مفهوم نسبی مشروط به محدودیت‌های مقتضی نظام بین‌المللی تلقی می‌کند، واقع بینانه‌تر باشد.

یادداشت‌ها:

۱. بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد اشعار می‌درد: «هیچیک از مقررات مندرج در این منشور ملل متحد را مجاز

○ با توجه به اهمیت روزافزون مسأله حفظ و حمایت از حقوق بشر برای جامعه بین‌المللی، و با عنایت به اینکه بیش از صدها قطعنامه، بیانیه، کنوانسیون بین‌المللی و منطقه‌ای در این باره تصویب گردیده به نظر می‌رسد قواعد حقوق بین‌الملل ناظر بر مسئولیت دولت‌ها در خصوص حفظ و رعایت حقوق بشر جزو قواعد آمره حقوق بین‌الملل شده باشد.